

قدرت گیری فقیهان و پی آمدهایش

دیدیم که آردشیر بابکان یک فقیه بود، و دولت در نظریه سیاسی او دارای دو تا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین، که اولی در شاه و دربار و ارتش تجلی می یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان آردشیر آغاز شد؛ و دیدیم که معاون اول آردشیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی ریزی شد و یک دولت دینی پایه گذاری گردید که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت. با نهادن تاج توسط مؤبدان مؤبد بر سر شاپور اول، مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «تاج گذاری» در سنت سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسی عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می گرفت؛ و مؤبدان مؤبد (عالی ترین مرجع دینی) آن را بر سر شاه می نهاد. ما گزارش دقیقی از چه گونگی برگزاری مراسم تاج گذاری در دست نداریم، ولی به نظر می رسد که تاج را با تشریفات خاصی به مجلس می آوردند، یکی یکی حاضران آن را می گرفتند و دست به دست می کردند تا با ترتیب خاصی به مؤبدان مؤبد داده می شد و او آن را بر سر شاه می نهاد. یعنی، تاج به دست همه حاضران بر سر شاه نهاده شده بود و همگی با شاه بیعت کرده بودند. و به این گونه، سلطنت مشروعیت دینی می یافت. به عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایت عملی آنها به شاه جدید تحویل می داد.

در دینکرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، با ملت به عدل و مهربانی رفتار کند، و سائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند. این بخشی از عبارتهای اوستای ساسانی است که در زمان آردشیر بابکان تدوین شد و بازتاب دهنده نظریه سیاسی او بود. خود آردشیر - چنانکه دیدیم - به این رهنمود عمل کرد.

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد آردشیر بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به همت آردشیر تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ گران آئین مزدایسنه و اداره کنندگان آذرگاهها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقه نوین اجتماعی به نام

طبقه مغان (فقاها) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت. متولیان دین اگر وارسته باشند می‌توانند که مریبان خوبی برای اخلاق انسانها باشند؛ و اگر دنیاخواه شوند، به سبب توان و امکانات بسیار زیادی که در بسیج توده‌ها دارند ممکن است که به سیاهکارترین انسانها تبدیل شوند. متولیان دین هرگاه شریک قدرت سیاسی شوند، خواه و ناخواه به نوع دوم - یعنی به سیاهکاران - تبدیل می‌شوند؛ زیرا «فساد» خصیصه ذاتی قدرت سیاسی است، و متولی دین اگر آلوده به قدرت سیاسی شود، چه بخواهد و چه نخواهد به فساد می‌گراید، و فساد که متولیان دین در جامعه تولید می‌کنند بدنتیجه‌تر از فساد است که سیاستمداران به آن مبتلایند. به علت خصیصه فاسدکنندگی که در قدرت سیاسی هست به گونه‌ئی که هر انسانی که دارای اقتدار سیاسی شد به فساد می‌گراید، هرگاه دین به عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به نحوی استفاده کرده‌اند که در هر زمان و مکانی به ابزار بهره‌کشی خودشان از توده‌های عامی دین چسب و به ابزار ستم مبتنی بر فریب توده‌ها تبدیل می‌شده است.

طبقه نوظهور مغان که در زمان آردشیر به منظور نشر اخلاقیات برخاسته از تعالیم زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به یک طبقه نفوذناپذیر اقتدارطلب و سلطه‌جو شد. مغان با تشکیلات تار عنکبوتی‌ئی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه‌ئی یافتند که دستگاه سلطه‌شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها به جای آنکه مریبان اخلاق ایرانیان باشند خود را صاحبان دین در کشور پنداشتند و برآن شدند که خواسته‌های خودشان را به عنوان اراده دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به امر آردشیر و شاپور در اختیار آذرگاهها قرار گرفت به فکر افتادند که با استفاده از این فرصت تاریخی راههای درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هایی ابداع کردند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که به‌عنوان گوناگون بخشهایی از درآمدشان را با خشنودی به آذرگاه - و در حقیقت به مغان - بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که ویژه متولیان همه ادیان تاریخ برای بهره‌کشی فریبکارانه از توده‌های مردم است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی‌داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به آذرگاه تقدیم دارند.

دو نسل پس از آردشیر بابکان، تشکیلات مغان، با توان و قدرتی بی‌سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت و

در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود. با افتادن ریاست دستگاه دینی و قضایی کشور به دست یکی از انحصارطلب‌ترین و اقتدارگراترین و خشن‌ترین و خشونت‌پرورترین و متعصب‌ترین مؤبد تاریخ ایران به نام کرتیر، امتیازات و اختیارات طبقه مغان به بیشترین حد خود رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته اش - که پائین‌تر خواهیم خواند - تصریح کرده است، اقدامات او همه‌گونه امکانات و قدرت را برای مغان به ارمغان آورده و همه راه‌های فعالیت در سراسر کشور را بر رویشان گشوده است.

اختلافات مذهبی مغان و آشفتگی اوضاع سیاسی کشور

تلاشی که آردشیر بابکان برای وحدت بخشیدن به مذاهب مؤمنین مزدایسن و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد یک برآیند و از گونه را نیز به دنبال آورد، و قدرت‌گیری طبقه نوظهور مغان در کشور مشکلاتی را پدید آورد. پس از او مذاهب کهن مزدایسنه با شکل‌های گوناگون ناهیدی و میتیایی و آذری خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنه بر افکار مردم تسلط داشت؛ یک‌جا مغان مذهب آذری، یک‌جا مغان مذهب ناهیدی، یک‌جا مغان مذهب میتیایی دارای تسلط بودند. سپهداران و حاکمان نیز از متن مردم بودند و در منطقه خویش از مذهبی پیروی می‌کردند که مذهب مسلط بود.^۱ از آنجا که مدعیان تولیت دین - به حکم ماهیت تاریخی خویش - همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان پس از شاپور اول در صدد برآمد که باورهای مذهبی خود را تحت نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر دین مزدایسنه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغان هرکدام از مراکز قدرت از مذهب مردم آن نقطه از کشور حمایت می‌کردند و در صدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، در نتیجه آن نوعی رودرویی مذهبی مغان حوزه‌های گوناگون فقهاتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومتگران دامن زد. از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هرکدام در بخشی از کشور حکومت می‌کرد، هر یک از آنها به نوبه خود زیر تأثیر مغان مذهب منطقه خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابسامانی سیاسی راند که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپهداران رقیب و نیز رهبران مذاهب مزدایسنه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به اختلافات دامن می‌زدند و به سوی یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش می‌رفتند. از نوشته کرتیر چنین

برمی‌آید که این امر نزاع‌هایی نیز دربر داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط فتواهای خشونت‌آمیز کرتیر سرکوب شده است.

کرتیر، چنانکه خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیرید و معلم مدرسهٔ دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤید شده، در زمان بهرام اول مؤید و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤبدان مؤبد کل کشور شده است. نقشی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به‌صدور فرمان برای کشتن مانی ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به‌دنبال آورد، و پله‌های ترقی هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنانکه در زمان بهرام دوم به‌تنها فقیه تصمیم‌گیرنده دربارهٔ امور دین و قضاء (عالی‌ترین مرجع دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هایی که برای نشر مذهب خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرت بسیار دنبال کرد.^۲

کرتیر یک فقیه خشن انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر مذهب آذربایجانی بنابر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از تعالیم زرتشت داشت. او که همهٔ باورهای خرافی مذهب خودش را به زرتشت منتسب می‌کرد، در راه پیشبرد هدفش (آنچه تقویت دین الهی می‌نامید) دست به خشونت یازید و شیوه‌هایی را برای نشر دین در پیش گرفت که به کلی با تعالیم زرتشت و با روحیهٔ فرهنگی مردم ایران در تعارض بود. او حتی بسیاری از رسوم دیرینهٔ مردم آذربایجان را به‌عنوان مستحبات دینی ترویج کرد.

او دو کتیبه از خودش به‌یادگار نهاده که دربارهٔ اقدامات دین‌گسترانه‌اش داد سخن داده است. در کتیبه‌اش در استخر (نقش رستم) کارهایی که برای تحکیم دین بهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار تصریح می‌کند که آذرگاههای بسیاری برپا داشته و گروههای بسیاری از مغان را به خدمت آنها گماشته است تا دین الهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به‌راه درست درآورده، و نیز خواتک‌دَس (ازدواج درون‌خاندانی) را در میان طبقهٔ مغان تشویق و ترویج کرده است. کرتیر در این کتیبه نه تنها از سرکوب سران آئین مانی و ستیزه با مذاهب مزدایسنه بلکه از فشار بر یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر می‌دهد، که همه نشانهٔ تعصب خشک و انحصارگرایانهٔ دینی یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است. در سنگ‌نبشتهٔ کرتیر در استخر (نقش رستم) که به‌املائی او توسط دبیرش «بُختک» نگاشته شده چنین آمده است:

من، کرتیر، مؤبدان مؤبد، توفیق یافتم که به‌ایزدان و شاهنشاه شاپور خدمت کنم...

به سبب اختیاری که شاهنشاه شاپور به من تفویض کرده بود من در زمان چند شاهنشاه در دربار شاهنشاهی به دین و شاهنشاه خدمت کردم. به عنایت ایزدان و شاهنشاه شاپور، من در زمان چند شاهنشاه و در مناطق گوناگون کارهای بزرگ و ارجمندی در راه تحکیم پایه‌های دین انجام دادم. به توسط من آذرگاههای بسیاری در مناطق گوناگون برپا شد، و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل آمدند. آهورمزدا و ایزدان از اقدامات من خوشنود شدند، و اهریمن و دیوها از گمراه کردن مردم بازماندند و پریشان گشتند. به خاطر خدمتهای بزرگی که من انجام دادم، شاهنشاه شاپور در تأیید اقدامات من چنین فرمود: «اقدامات تو در راه ایزدان و ما مایهٔ خوشنودی است. همچنان به اقدامات سازنده و شایسته ادامه بده. خانهٔ دین باید که عظیم و باشکوه ساخته شود». در فرمان نامهٔ درباری که در زمان شاهنشاه شاپور تهیه و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده شد لقب «هیرید کرتیر» به من داده شد. چون شاهنشاه شاپور رخت از این جهان بر بست فرزندش هرمزد به سلطنت رسید. شاهنشاه هرمزد مرا مورد عنایت قرار داد و بالاترین مرتبهٔ دینی را به من عطا کرد؛ و در دربار و سراسر کشور شاهنشاهی به من اختیار داد که به دین خدمت کنم. او لقب «کرتیر، مؤبد بزرگ اهورمزدا» به من داد. من در سراسر کشور به خدمت دین مشغول شدم، آذر ورهران را در مناطق گوناگون برپا داشتم، و مغان بسیاری را به سعادت خدمت به دین نائل گردانیدم. آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به خدمت آنها گماشته شدند. چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان بر بست شاهنشاه ورهران (بهرام) پسر شاپور و برادر هرمزد به سلطنت نشست. شاهنشاه ورهران نیز افتخار بزرگی به من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاههای بسیاری برپا گردید و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل شدند. در فرمان نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه ورهران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگ اهورمزدا» به من عطا گردید. چون شاهنشاه ورهران رخت از این جهان بر بست شاهنشاه ورهران پور ورهران (بهرام دوم) به سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک دل و نیک اندیش و بسیار درست کار است. او به عنایت اهورمزدا و ایزدان و به خاطر سعادت ابدی خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به من اختیار داد که همچنان در خدمت نشر دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه که تا زمان او داشتم را به من عطا کرد. او مقام مؤبدان مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به من تفویض

کرد، نظارت بر کلیه مراسم دینی را به من واگذار کرد، ریاست آذرگاه بخدخت اناهیته یعنی آذرگاه آردشیر در استخر را به من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمزدا، گزیده ورهران برای هدایت مؤمنین» را به من عطا کرد... خدماتی که من در زمان چندین شاهنشاه به خاطر خشنودی اهورمزدا و ایزدان برای تقویت دین مزدایسنه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنین مزدایین شامل عنایت الهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمت خشنودگرانه به ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمزدا بیش از پیش کمر همت بر بستند و ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمزدا را شاد، و اهریمن و دیوها را پریشان و آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوها ممنوع و وسوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیت‌های یهودان، شمنان، برهمنان، نسطوریان، مسیحیان، صابیان، و زندیگان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوها و دیوخانه‌ها و بت‌هاشان برچیده شدند. کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای ورهران در مناطق بسیاری برپا گردید، مغان بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به دین حاصل کنند. شاهنشاه ورهران پور ورهران در فرمان‌نامه شاهنشاهی لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمزدا، گزیده ورهران برای هدایت مؤمنین» به من عطا کرد. از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودی ایزدان و امشه‌سپنتان و به خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با دشواریهای بزرگی مواجه شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم. به فرمان شاهنشاه، به آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسپان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سر و سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ از جمله در شهر آنتیوخیه، در کشور سوریه، در سرزمینهای ماورای سوریه، در شهر طرسوس، در کشور کیلیکیه و سرزمینهای ماورای کیلیکیه، در شهر قیصریه، و از کشور کت‌پتوکه تا گالاتیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربند بالسکان تا دربند الان، و هرجا که شاهنشاه شاپور با اسپان و مردانش تصرف کرده بود. من جلو تاراجگری و تخریب را گرفتم، دست غارتگران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هرچه مردمی غارت کرده بودند را بازگرفته به صاحبانشان باز دادم و هرچه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم. من دین مزدایسنه را که دین حق است در سراسر کشور نشر دادم، خرابکاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به راه درست باز آوردم. من، به عنایت ایزدان و شاهنشاه، آذر ورهران را در همه‌جای کشور شاهنشاهی ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به خدمت آذرگاهها

گماشتم. بسیار خواتک‌دس (ازدواج درون‌خاندانی) برگزار گردید. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به‌ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموه‌های دیوها پیروی می‌کردند، ولی در اثر تلاش‌های پی‌گیری من دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از ایزدان پیروی کردند. مراسم صدقه‌دهی و خیرات عامه و دیگر مراسم دینی به‌آنگونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به‌یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور لقب «کرتیر، معلم مدرسه مغان» به من داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه ورهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا» شدم، و در زمان ورهران پور ورهران لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا، گزیده ورهران برای هدایت مؤمنین» به من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها، که در سنگ‌نبشته نقش رجب نیز تکرار شده است، مردی می‌بینیم خودشیفته که پرستنده نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستنده اهورمَزدا. در سنگ‌نبشته نقش رجب او تأکید می‌کند که هرکه نیکوکار باشد به بهشت و هرکه بدکار باشد به دوزخ خواهد رفت؛ ولی درباره خودش چنان نوشته که به یقین می‌داند که اهل بهشت است. او از اقداماتی که برای سرکوب پیروان ادیان دیگر به کار برده بوده سخن گفته است که نشان از یک فقیه خشک مغز می‌دهد، و چنان اوصافی را برای خودش برمی‌شمارد که هر ایرانی نیک‌اندیشی را از او منتفر می‌کند. مشخص است که مغان در زمان این فقیه خشک‌اندیش با تعصب و غیرستیزی آشنا شدند، و نسبت به ادیان غیر ایرانی شیوه‌ئی در میان‌شان رواج یافت که به کلی با سنتها و فرهنگ ایرانیان بیگانه بود. با ظهور کرتیر، هدف خیرخواهانه‌ئی که اَرَدشیر بابکان از تشکیل طبقه مغان در نظر داشت به‌ضد خودش تبدیل گردید. با ظهور او، برای نخستین بار در تاریخ ایران سیاست فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیر خودی بروز یافت؛ و هرچند که این سیاست به‌خاطر تعارضش با روحیه سازگاری و مداراگری سنتی ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به‌دنبال آورد.

نیک‌اندیشان ایرانی چاره‌ئی جز رویارویی با این فقیه خشک‌مغز نداشتند. در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشانشاه که ولی عهد و تا آن زمان شاه ناحیه کابل و قندهار بود با لقب بهرام دوم برجایش نشست. کرتیر در زمان بهرام دوم بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بر بست و کوشید که با سیاست مشت‌های آهنین به جنگ نافرمانان برخیزد. چنانکه در سنگ‌نبشته‌اش دیدیم، اوج فعالیت‌های او در زمان

این بهرام دوم بود. سیاستهای او مخالفت سپهداران و مغان مذاهب دیگر را برانگیخت. در پی اوجگیری نارضایتی از سیاستهای کرتیر، هرمز سیگان‌شاه - شاه سیستان و برادر بهرام دوم - با حمایت بخشی از مغان و سپهداران در صدد دستیابی به تاج و تخت برآمد، و نرسی پسر شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش کنار زده شده بود نیز در صدد دستیابی به تاج و تخت بود. هردوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهب مهرورز و انسانی‌میتریسنه داشتند. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خودش - این نیز بهرام - سپرد؛ ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت. عوامل همه این آشوبها - تا حد بسیاری - مغان مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپهداران مناطق خویش را هم برضد سیاستهای شوردراری شاهنشاه و هم به‌رویارویی مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.

از سر گرفته شدن تجاوزات رومیان و شکست خفت‌بار ارتش ایران

خشونت‌های کرتیر و پیامدهایش که آشفتگی اوضاع سیاسی در کشور بود جنگ‌های ایران و روم را دیگر باره به راه انداخت. شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومتگر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر رخدادی که در ایران به پیش می‌آمد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به بخشی از اقدار طلبان ارمنستان وعده حمایت داده آنها را برضد خسرو - شاه ارمنستان - برانگیختند. رقیبان قدرت برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به بهانه حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت. قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان، از راه آمیدا به درون میان‌رودان لشکر کشید و حران و نصیبین را گرفت. بهرام دوم که گرفتار مشکلات کرتیر ساخته بود، و به سبب محرومیت از حمایت بخش بزرگی از سپهداران کشور و ناتوانی ارتش توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از چند شکست که در میان‌رودان از رومیان خورد مجبور شد که به قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال ۲۸۳ منعقد شد ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد. تلاشهای دو‌یست‌ساله رومیان برای دستیابی بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به شکستهای خفت‌بار و کشته شدن امپراتوران‌شان

انجامیده بود، اکنون به برکت سیاستهای غلط و خشونت‌آمیز و تفرقه‌افکن‌گری و شاه‌پیرو او و اختلافات مذهبی دستگاههای مغان اقتدارطلب کشور به ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغان پیرو او و دوران نابه‌سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دل کوه از خویشتن بر جا نهاد؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ‌نگارهٔ آردشیر بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکی کازرون). در هیچ‌کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به او نیست. شاید کرتیر مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به انتقال سلطنت به توسط فره‌وشی که خسرو اساطیر به شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی‌توان به گونهٔ دیگری تفسیر کرد. به نظر می‌رسد که در اینجا آذر جای فره‌وشی را گرفته باشد. در سنگ‌نگارهٔ استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی شبیه تاج شاپور اول، سوار بر اسب و شمشیر به دست در میان مؤبدان مؤبد و اعضای خانوادهٔ خودش (خاندان سلطنتی) دیده می‌شود. در این نقش، علاوه بر مؤبدان مؤبد و یک مؤبد دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند. در سنگ‌نگارهٔ بیشاپور، بهرام دوم حکایت پیروزی در یکی از جنگها - که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد - را نقش کرده که گروهی از اسیران را به حضور او آورده‌اند؛ و ایران سپاهبد نیز در زیور و جلال سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمانده اسیرشدهٔ شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است. بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزهٔ ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می‌بینیم که با امپراتور روم در جنگ است؛ هر دو سوار بر اسب‌اند، اسب‌هاشان در حال تاختن به یکدیگرند و گردن به گردن شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهاشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند. بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با به‌یاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکستهای بزرگ ارتش ایران از رومیان متجاوز داشته‌اند را نماندگارند و گزارش دروغ برای تاریخ برجا نهند.

بهرام دوم در میان آشفتگیها و اختلافات مذهبی که در سراسر کشور جریان داشت ۱۶ سال سلطنت کرد، و در سال ۲۹۲ درگذشت و پسر و ولی‌عهدش بهرام سیگان‌شاه (شاه سیستان) با لقب بهرام سوم به‌جایش نشست. اما این نیز با رقابتهائی مواجه شد. پیرمردی به نام نرسی پسر شاپور اول برضد او به‌پا خاست. این نرسی که از حمایت مغان مذهب ناهیدی برخوردار بود، از مدتها پیشتر پیوسته در صدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله یک‌چند هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود

(تنها نشانهٔ سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقاً نمی‌دانیم که او در کدام نقطه از کشور سلطنت می‌کرده است.) بهرام سوم پس از شکست از نرسی به شرق کشور گریخت. از سکه‌هایی که از او برجا مانده است برمی‌آید که چندی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است. این رخدادها نشانگر ازهم پاشیدگی کشور در اثر خشونت‌های مذهبی کرتیر است که در صد نابود کردن مذاهب دیگر ایرانی و همه‌گیر کردن مذهب مغان آذربایجان بوده است.

نرسی نقشی از خودش در استخر (نقش رستم) برجا نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت آردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی بَخ‌دخت آن‌اهیتَه دریافت می‌دارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش از مغان که تبلیغ‌گر مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هایی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند. در این زمان دیگر از کرتیر خبری نیست.

قیصران روم که از سدهٔ نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراث‌داران اسکندر می‌دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعات مغان بود در کشورشان با مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به میان‌رودان را نیافتند. مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به‌جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشاندهٔ رومیان - که نامش آتردات (تلفظ نوینش آذرباد) و لقبش اشک سوم بود - را بیرون کردند. گالیریوس رومی به ارمنستان لشکر کشید. نرسی به‌حمایت ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی شامل شهبانویش - که نامش را ارسان نوشته‌اند - به دست گالیریوس افتاد. نرسی پس از آن مجبور به مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان کهین (در جنوب شرق اناتولی) را نیز به رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به رسمیت شناخت. اترداد نیز پس از آن به سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به‌جایش نشست. این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع گردید که عربها او را به قتل رسانده‌اند. آذر نرسی پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این

هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدار طلبان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان و آمیدا و حرّان و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربی میان رودان را خطر رومیان تهدید می‌کرد. پس از آذر نرسی مغان و سپهداران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند بر سر تعیین یک شاه اتفاق نظر یابند. در سال ۳۱۰ کسی در کشور شاهنشاه نبود. این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به ارمغان آورده بود.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانی شمال عربستان را تشویق کرد که به درون سرزمینهای نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرتها می‌توانست که مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هر دو با آئینهای توحیدی، ویژه با دین مزدایسنه، خصومت می‌ورزیدند. در همین فاصله زمانی، بسیاری از تیره‌های قبایل ایاد و تغلب در بیابانهای حران، و تیره‌هایی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای جنوبی عراق کنونی جاگیر شدند و برای آبادیها در سرهائی به وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که عربها را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه ایجاد کرده بودند به درون عربستان بزند، لیکن موفقیتی به دست نه آورد.

در اواخر رخدادهای بالا یک مؤبد فرزانه و باتدبیر و نیک‌اندیش و مداراگر به نام آترپاد مِه‌راسپَند به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینی کرتیر رسیده بود. خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سرانجام باتدبیری که آترپاد مِه‌راسپَند اندیشید، مغان و سپهداران بر آن شدند که به نوعی توافق و هماهنگی در تصمیمگیری در اداره کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هر کدام از مدعیان سلطنت به یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، سران دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند که یکی را به عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به ناچار توافق رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به دنبال این هماهنگی سیاسی، یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهدان تشکیل شد که ریاست آن را آترپاد مِه‌راسپَند برعهده داشت. در

این شورا تصمیم گرفته شد که نوزادِ هرمز دوم را شاه بنامند و سرپرستیش را به مادرش - شهبانوی هرمز - بسپارند. نام این نوزاد را شاهپور نهادند (سال ۳۱۰ م). یکی از پسران هرمز دوم که مدعیِ جانشینی پدرش بود در جنگ شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در این راه شکست یافته دستگیر و زندانی شد. از این زمان برای چند سال آینده مغان و سپهداران که شورای سلطنت تشکیل داده بودند همدستانه و با همدلی به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند.

فاصلهٔ میان مرگ بهرام اول تا سال ۳۱۰ دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقه‌ای در ایران» دانست که به برکت آن کشور در آشوب شد، و دولت به نهایت ضعف رسید.

اگر کرتیر همهٔ توان خویش را در راه ذوب کردن مذاهب ایرانی در مذهب خودش به کار گرفته بود و نتیجهٔ اقداماتش ایجاد تفرقه و اختلاف در میان پیروان مذاهب ایرانی و ضعف دولت شده بود، آترپاد مِه‌راسپند با حمایتی که از سپهدان کسب کرد، برخلاف کرتیر همهٔ توانی را در راه ایجاد همدلی در میان سران مذاهب ایرانی به کار برد و کوشید که روحیهٔ مداراگرایی را به میان مغان برگرداند. مغان مذاهب متنازع پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور برپادده که آن‌همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور همانا بازگشت به شیوه‌های کشورداری دوران آردشیر بابکان و شاپور اول است.

بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای مذهب مغان

چونکه پاسداری از آئین مزدایسنه سرلوحهٔ برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیر شده و مورد اتفاق همگان برای دین رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی برای همیشه از میان برود. این مسئولیت مهم را نیز آترپاد مِه‌راسپند بر دوش خودش گرفت.

پیش از این دیدیم که مؤبد تن‌سر به فرمان آردشیر بابکان نسخه‌های پراکندهٔ جزوه‌های اوستا که نزد برخی مغان و هیربدان نگاهداری می‌شد را از نقاط گوناگون کشور گردآوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخهٔ رسمی اوستا تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تهیه شده به مراکز دینی مهم همچون شیز در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی خراسان و خوارزم و تپورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها

اساس کار مؤبدان و هیربدان برای تعلیم دین بود.

نسخهٔ تَن سَر به چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علت این امر تأویل بردار بودن زبان کهنه‌شده و متروک ماندهٔ اوستا بود که به هر مؤبدی امکان می‌داد بنا بر باورها و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیر خودش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف‌شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقهای مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقهٔ خودش آن را تفسیر و تأویل می‌کرد.^۴ بعلاوه چونکه سیاستهای تفرقه‌افکنانهٔ مؤبد کرتیر با مغان ایران کاری کرده بود که فقیهان هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش به‌عنوان دین رسمی بودند، و در نتیجه در راه تسلط دادن به مذهب خویش در کشور تلاش می‌کردند، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذاهب آذری، ناهیدی، و میتراپی بود، و به آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. در نتیجهٔ این رخداد بی‌سابقه، مغان مذاهب مختلف در برابر یکدیگر به‌صاف‌آرایی درآمده بودند. این صاف‌آرایی به‌نوبهٔ خود به‌درون ارتش و دستگاه تصمیم‌گیر سیاسی نیز راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، فتنه و آشفتگی سیاسی و ضعف دولت را به‌دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود، به‌تدبیر شایستهٔ آترپاد مِه‌راسپند به‌جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد. مؤبدان بلندپایه به‌دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به این نتیجه رسیدند که باید بر سر یک دین همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبی ایران‌ستیز را کنار نهند، و دست به‌هم دهند و کشور را به‌شکوه دوران اَرَدَشیر بابکان و شاپور اول برگردانند.

اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم و به‌تدبیر آترپاد مِه‌راسپند در میان فقهای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلّی یافت. آترپاد مِه‌راسپند در مقام ریاست عالیّهٔ دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند تا کشور در آینده شاهد بروز اختلافات مذهبی شبیه دوران کرتیر نباشد. او از رخدادهای دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهب برخاسته از دین ایرانی به‌وحدت برسند و یک دین همگانی که همهٔ مذاهب را در یک بوته گرد آورد در کشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آترپاد مِه‌راسپند، که نشانگر تجمع دو

مذهب برتر کشور - آذری و میتراپی - در او می‌بود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می‌خواست که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و به هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد دست یابد. نام و لقب او نشان می‌دهد که از همان قبیله کهن آترپاتیکان و اهل آذربایجان بوده است. پس ما باید انتظار داشته باشیم که او در صدد بوده که مذهب مغان آذربایجان را به دین زرتشت تبدیل کند. چنین هم شد، و احکام عبادی اوستای بازتدوین شده به ریاست او بازتاب دهنده احکام عبادی مذهب مغان آذربایجان بود، و با پاک دین مزدایسنه فاصله آشکار و چشمگیری داشت.

او پس از کسب توافق همه مؤبدان کشور، هیأت خبرگان دین مزدایسنه تشکیل داد که بلند پایه ترین فقیهان مذاهب مزدایسنه عضو آن بودند. وظیفه این هیأت تفسیر اوستا و تهیه نسخه مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت می‌توان گفت که وظیفه این هیأت تهیه تفسیری از اوستا بود که هر سه مذهب مزدایسنه (آذری، ناهیدی، میتراپی) را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از میان ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مؤبدان وجود نداشت، و می‌بایست به هر بهائی شده باشد انجام می‌گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می‌رفت و امور کشور سر و سامان می‌گرفت.

کار تفسیر و تدوین اوستا وقت درازی گرفت و اعضای هیأت سالها روی این امر مهم کار کردند. در مواردی کار بر سر تفسیر بندهائی از اوستا چنان دشوار می‌شد که فقیهان با نوعی بن بست اختلاف انگیز مواجه می‌شدند. هر کدام از فقیهان مذاهب مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میتراپی، بر آن بودند که تعالیم مذهب خودشان را به عنوان تعالیم زرتشت در اوستا جای بدهند. بسیاری از باورهائی که برخی از مؤبدان ارائه می‌کردند برای برخی دیگر پذیرفتنی نبود و بر سر اینها جدالهای لفظی برپا می‌شد. برخی از متون مذهبی موجود یا تفسیرها چنان بود که نمی‌توانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل استمداد از خدای بزرگ بود، و به نظر می‌رسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و درباره ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به ذهنمان نزدیک تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی و خوارج چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آن را حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می‌گوید یا سنی یا

خوارج. نه قرآن و نه هیچ‌کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی و خوارج هست نمی‌توانند که در این‌راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و می‌توان آن‌را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وَجُوهِ)؛ فقهای هرکدام از این مذهبها قرآن را به تناسبِ باورهای مذهبی خودشان تأویل می‌کنند. بر سر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه عمیق‌تر است. هرکدام از شیعه و سنی به‌تنها آیه‌ئی که در قرآن دربارهٔ نحوهٔ وضو گرفتن هست استناد می‌جویند، ولی هرکدامشان به‌نحوی وضو می‌گیرند که برای دیگری نادرست و باطل به‌شمار می‌رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هرکدام به‌نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند. بر سر اوقات نماز نیز اختلاف به‌همین‌گونه است؛ زیرا شیعه سه‌وقت اذان می‌گوید و سه‌وقت نماز می‌خواند و سنی پنج وقت اذان می‌گوید و پنج وقت نماز می‌خواند. حتی در نحوهٔ نماز خواندن نیز اختلاف هست. از این‌رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به‌ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این امر یک رخداد مصلحتی زودگذر است؛ و چون امامت هیچ‌کدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هرکدام از دو طرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید که نمازش را قضا کند. این از آن‌رو است که وقتی پیش‌نماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هرکدام از سنی و شیعه به‌نظر طرف دیگر باطل به‌شمار می‌آید. تلاشهای همهٔ مصلحان دینی در کشورهای موسوم به جهان اسلامی که در دو سدهٔ اخیر می‌خواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحان سنی می‌گفته‌اند که شیعه باید به‌نفع باورهای سنیان از پاره‌ئی از باورهاشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز می‌خواسته‌اند که سنیان تابع فقه شیعه (آنچه که فقه اهل بیت می‌نامند) شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچ‌کدام از دو طرف حاضر نمی‌شده‌اند و نمی‌توانسته‌اند که به‌خاطر دستیابی به‌وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همهٔ حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می‌زنند و هرکدام با یقین به‌درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز می‌دارد که مذهب او تنها «مذهب حق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید که از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می‌کند. علت اصلی این تعصب آنست که هرکدام از حوزه‌های فقهاتی در هرکدام از مذاهب اسلامی با مطلق قرار

دادن این باور که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعه متون مذهبی خویش است و کمتر به مطالعه عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و در نتیجه هر کدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به خودش حق می‌دهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعه عمیق نیستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به‌راه درست (به مذهب ما) باز آیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم کسی از فقهای این دو مذهب در صدد مطالعه در متون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند (کاری که هم اکنون مدارس قدیمه موسوم به حوزه علمیه در قم درباره متون سنّیان می‌کنند). تلقین‌هایی که رهبران هر کدام از مذاهب به خودشان می‌کنند مزید بر علت می‌شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش «الفرق بین الفرق» پس از آنکه کلیه مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب سنی اشعری) را با دلائل و براهین می‌کوبد و ثابت می‌کند که همه برباطل‌اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقه ناجیه» با دلائل و براهین ثابت می‌کند که مذهب «سنّت و جماعت» تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید که این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. چند سده پس از او یک فقیه دیگر عرب کتابی به نام «احقاق الحق» نوشته و با دلائل و براهین واضح اثبات کرده که تنها فرقه ناجیه پیروان «مذهب اهل بیت» (شیعیان دوازده امامی) هستند و دیگران همه برباطل‌اند. زمانی به پیشنهاد جامع الازهر و شیخ شلتوت -رئیس وقت الازهر- موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به میان کشیده شد و مرکزی نیز به نام دارالتقريب (مرکز نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقهی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چونکه هر کدام از فقهای که در این مرکز شرکت می‌کردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هایی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هایی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنّیان باید که از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به جایی نرسید و شقاق مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. امروز «وهابی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «وهابی»ها را، و هر دو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سلفی» (حنبل‌ها) همه مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و نوترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به‌شمار می‌رود،

سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همه تلاشش بر آنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - به خیال خودش - مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایران خودمان نیز جماعتی وجود دارد که شیعه سنی ستیز است و به همه سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنانکه می‌دانیم در زمان ما دهها فقیه سنی ایرانی توسط جوخه ترور مخفی این گروه ضدسنی به اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقهای سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همه سنیان ایران - بخیال اینها - مسلمان و شیعه شوند. طالبان حاکم بر افغانستان که سنیان و هابی‌اند با شیعیان سرستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و درخور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساط حاکمیت آنها از دستشان برآید خواهند کرد. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی درباره مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان امامی نیز در حد تکفیر متقابل است؛ و چنانکه می‌دانیم، تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی حاکم بر ایران مذهب اسماعیلی را در ایران به رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از سده سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقهای تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعه امامی؛ دیگر اسلام شیعه اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ‌کدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سر سازگاری ندارد و نخواهد داشت؛ و هرکدام در آرزوی نابودگری اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش است. لیکن هرکدام از این «اسلام»ها هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هایی تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت؛ چنانکه شیعیان ولایی (پیروان ولایت فقیه) در ایران با شیعیان غیر ولایی که ولایت فقیه را بدعت و انحراف از تشیع می‌شمارند مخالفتی در حد آرزوی نابود کردن آنها را دارند، و چونکه قدرت سیاسی در دستشان است چند شیعه را نابود و چند تن را نیز خانه‌نشین کرده‌اند. هرکدام از پیروان مذاهب متنازع اسلامی متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقایق خویش و بطلان دیگران را به اثبات می‌رسانند، و

این متون چنان است که شکاف میان آنها را چندان عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پرقدرتی همچون آترپاد مِهراَسپَند در خاورمیانه ظهور کند و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردوی راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیهٔ دراز را از آن‌رو آوردم تا وضعیتی که در اواخر سدهٔ سوم و دههٔ آغازین سدهٔ چهارم مسیحی گریبان‌گیر مذاهب مَزدایسَنه بود را تفسیر و به ذهن خواننده نزدیک کرده باشم. مغانِ متولّی سه مذهب مَزدایسَنه در ایران چنین وضعیتی داشتند که اکنون فقیهان متولّی مذاهبِ متنازعِ اسلامی دارند.

آترپاد مِهراَسپَند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، برای آنکه بر سر تفسیرها اتفاق نظر حاصل آید، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل تفسیرهای اختلاف‌انگیز به درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. به این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغ برجسته را از میان خودشان برگزیدند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص و تقوایش اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین شد. او مؤبد اردوی راج نام داشت.^۵ فقهای عضو هیأت به صلاحیت اردوی راج اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که دربارهٔ مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوری او مقبول خواهد بود.

اردوی راج به اعتکاف نشست و فقهای هیأت تدوین اوستا هر بار که اختلاف نظرشان بر سر متن یا موضوعی با بن‌بستی روبه‌رو می‌شد آن‌را بر اردوی راج عرضه می‌کردند؛ اردوی راج آن‌را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حال دعا و خلسه و نیایش او به جهان ملکوت فره‌وشیها می‌کرد، حل مسئله را در رؤیا از فره‌وشی زرتشت در عالم فروشیها دریافت می‌کرد و پاسخ درست را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها برطبق نظر او عمل می‌کردند.

این شگرد بسیار ماهرانه که یکی از ترفندهای همیشگی فقیهان تاریخ برای به‌کرسی نشاندن سخن و ادعای خودشان است، هرچه بود و هر شکلی که داشت بخردانه‌ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به‌داد مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از میان می‌برد و سبب می‌شد که آنها بخش اعظم باورها و آداب و رسوم و آئینهای مذاهب یکدیگر را

به رسمیت بشناسند و به عنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند.

متنی که به این ترتیب در خلال چندسال تدوین و زُندِ اوستا نام گرفت دربر گیرنده همه مذاهب ایرانی بود؛ علاوه کلیه اساطیر ایرانی به عنوان داستانهای دینی در این متن گردآوری شده بود. بخشی از این متن نیز داستانهای تاریخی گذشته‌های دور ایرانیان و متعلق به ماقبل ماد بود که در اوستای زمان مادها تدوین شده بود. این متن بزرگ که توسط گروه بزرگی از مغان و حقوق‌دانان و دانشمندان و پزشکان و ادیبان و ریاضی‌دانان و تاریخ‌شناسان تدوین گردید دائرة المعارفی بود که همه معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را دربر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنابر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. این کتاب بزرگ به تعبیری دانشنامه بزرگ ایرانیان بود که برای سه سده آینده اساس کار حوزه‌های فقهی و دینی سراسر کشور قرار گرفت.

البته فقط بخشی از این کتاب بزرگ را اوستای کهن تشکیل می‌داد. کوچکترین بخش این اوستا نیز گاتهی زرتشت بود که به آن سبب که همه مؤبدان از دوران باستان تا زمان ساسانی از بر می‌کرده‌اند دست‌نخورده مانده بوده و در زمان مورد بحثمان وارد اوستای ساسانی شده است تا برای ما بماند.

کاری که هیأت خبرگان تفسیر و تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همه مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنه و حاوی کلیه معتقدات و آئینهای ایرانیان، از آذری گرفته تا میتراپی و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

همانگونه که اوستای دوران هخامنشی پس از لشکرکشی اسکندر نابود شد، اصل اوستای ساسانی نیز پس از سلطه عرب بر ایران از میان رفت، و پراکنده‌هایی از آن که در دست مؤبدان مانده بود در زمان مأمون عباسی توسط یک مؤبد پارسی در کتابی به نام دین‌کرد گردآوری شد؛ ولی یک نسخه از بخشی از اوستای ساسانی نیز در کاوشهای اخیر در پارس به دست آمده است که بخش کوچکی از آن اوستای بزرگ است. این نسخه ناقص از اوستا برای پژوهشگران تاریخ دین ایرانی از اهمیت بسیار شایانی برخوردار است.

مسعودی نوشته که اوستا شامل ۲۱ نسک است، و هر نسک در ۲۰۰ صفحه است. خطی که با آن نگاشته شده است «دین‌دبیره» نامیده می‌شود، و عدد حروف و اصواتش ۶۰ تا است،

و هر حرف و صوتی شکل متمایزی دارد.^۶ منظور مسعودی از اوستا همین دین کرد است که در زمان مأمون تدوین شده بوده است. از ۲۱ نسک دین کرد نیز در آینده بخش بزرگی مفقود شده و فقط نسکهای ۷ و ۸ و ۹ برای ما مانده است. اکنون آنچه از اوستا در دست است بخش کوچکی از اوستای ساسانی است.

بخش تاریخ داستانی اوستای ساسانی که بازمانده روزگاران دیرینه و روزگارِ مادها بود و در اوستای ساسانی گنجانده شد نیز در اوائل خلافت عباسی توسط ایرانیان بازنویسی شد، سپس بر مبنای آن چند شاهنامه به زبان پارسی تألیف شد. آن متون بازنویسی شده و آن شاهنامه‌ها نیز در دوره‌های بعدی که ایران به دست ترکان مهاجم افتاد از میان رفته است، و از میان همه آنها شاهنامه فردوسی برای ما مانده است.

اردوی راج‌نامه، اخلاق‌نامه مزدایسان

ما وقتی شگردهائی که مؤبد اردوی راج در راه ایجاد وحدت نظر بر سر تفسیر اوستا به کار برد را از نظر می‌گذرانیم متوجه می‌شویم که او یک مؤبد مزدایسن حقیقی، آزاداندیش و مداراگر و تبلیغ‌گر مدارا با عقاید غیر خودی بوده و کوشیده که مؤبدان را به تعالیم اصلی زرتشت که همانا احترام به همه ادیان و مذاهب و عقاید بود بازگشت بدهد و متوجه انحرافات کند که تا کنون گرفتارش بوده‌اند؛ و این را در کتابچه موسوم به اردوی راج‌نامه می‌بینیم.

داستان سفر روح اردوی راج به عالم فره‌وشیها به‌همراهی و راهنمایی سروش مقدس و دیدار او از عالم فره‌وشی و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهده عرش و کرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشنگان (اعراف)، و دیدار با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی تحریر شد که اردوی راج‌نامه (کتاب اردوی راج) نام گرفت. در این کتابچه از زبان او حکایت‌های سفر روحانیش به عالم فره‌وشی به شیوه دلچسپی نگاشته شده است. اردوی راج‌نامه در حقیقت خویش اخلاق‌نامه دین مزدایسنه است که در اوائل سلطنت شاپور دوم به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که اردوی راج‌نامه بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید ورزیده است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده است، و تعالیم اخلاقیِ امروزمین نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سده سوم مسیحی در ایران و در آئین مزدایسنه شناخته نبود. نخستین کس که این موضوع را مطرح کرد مانی بود که می‌گفت پیش از آنکه به سن ۱۲ سالگی

رسیده باشد دوبار به آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به او نشان داده شده است. مانی می‌گفت که دوتا از فرشتگان درگاه پروردگار آمده و او را با خود به آسمان برده و ملکوت آسمانی را به او نشان داده‌اند. اکنون اردوی راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دستکاری و متناسب با ارزشهای فرهنگ ایرانی دربارهٔ خودش تکرار کرد.

در اردوی راج نامه آمده که او که به همراه ایزد سروش و ایزد آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا در آئین زرتشت جسم ندارد و به چشم دیده نمی‌شود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورمزدا به او الهام کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. گفته شده که وقتی انسان نیکوکاری می‌میرد روحش تا سه روز بر بالینش می‌نشیند و همواره این جمله گائنه را تکرار می‌کند: «خوشا به حال آن کس که خوشی خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن می‌جوید». در بامداد روز چهارم، ایمان و عمل صالحش به شکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در جهان ندیده است و نخواهد دید در برابرش ظاهر می‌شود و می‌گوید: «من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که بوی خوشم همهٔ عالم را فراگرفته است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو هستم».

اردوی راج در سفر ملکوتیش جایگاه همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و فره‌وشیهای جمعی از خلائق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا هم اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که رنج بی‌پایان بکشند، بلکه در همینجا که هستند خواهند ماند. در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که همانند اختران می‌درخشیدند و تاجهای درخشنده بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند. به او گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی‌شان مزادایسن نبوده‌اند، و نه نماز مزادایسن را خوانده نه گائنه‌ی زرتشت را تلاوت کرده و نه شاه شده‌اند، و نه ازدواج خواتک‌دس کرده‌اند، ولی کارهای نیک انجام داده‌اند و به سبب آنکه پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام ارجمند نائل آمده‌اند.

سپس او را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالم نیز مردمی را

مشاهده کرد که همچون ماهتاب می‌درخشیدند. به او گفته شد که اینها نیکوکارانی‌اند که مَزَدایسن نبوده‌اند و نماز مَزَدایسنان را نخوانده و گائَه‌ی زرتشت را هم تلاوت نکرده‌اند و ازدواج خواتک‌دس را انجام نداده‌اند، ولی به سبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به‌چنین جایگاه ارجمندی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به سر خواهند برد.

پس از آن اردوی راج را به عالم خورشید بردند که عالم بهترین کردار نیک و اعلیٰ علیین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکوکردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تختهای زرین آرمیده بودند و تاجهای زرین جواهرنشان بر سر داشتند.

سپس او را در مقامهای گوناگون بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به سبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس، و به سبب قناعت در خانه، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گرانبها و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به سبب آنکه آب را نه‌آلوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورمَزَدایند به نیکی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. مَزَدایستانی که پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جایگاههای گوناگون بهشت دید که در نازِ نعمت بودند. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را از بر کرده مراسم دینی را طبق رهنمودِ زرتشت رهبری کرده بودند. سپاهیان و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیبِ گرگ و دزد و درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانورانِ درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دهخدایان و بزرگانِ روستایی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مُدَرّسان و مربیان، میانجی‌هائی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد آشتی و همدلی در میان مردم و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همهٔ اینها را اردوی راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و رنجهای سخت و در آتشِ سوزنده و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل

گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی شان به مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می بردند و گزندگان و درندگان به آنها نیش می زدند و آنها را می دریدند و پندار و گفتار و رفتار و کردارِ بدِ هرکدامشان به شکل یک زن دیوشکلِ بدچهره و مهیب و هولناک که به زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می داد و به او چنین می گفت:

آیا به یاد داری که وقتی می دیدی کسی فرمانهای خدا را انجام می داد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می کرد و کارهای نیک انجام می داد، تو بد می کردی؟ آیا به یاد داری که وقتی می دیدی کسی به دیگران نیکی می کند و او را در خانه اش مهمان می کند و غریبان و راهگذران را به خانه اش می برد و نان می خوراند و در پناه می گیرد و هدایا به دیگران می بخشد، تو دربِ خانه ات را بر روی مهمان و مسافر و راهگذر می بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟

اردوی راج مردی را دید که ازدهائی از مقعدش فرو می رفت و از دهانش بیرون می آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می رفتند و او را می گزیدند و نیش می زدند. به او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او لواط کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی کشیدند، و او در این شکنجه درد می کشید. به او گفتند که این مرد وقتی زنده بوده یک انسان بی گناه را کشته است. مردی از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می کرد و پوستِ سر و روی خودش را با چنگالش برمی کند. او مردی بود که وقتی زنده بوده در پشت سر دیگران سخن ناروا می ساخته و میان مردم اختلاف می افکنده است. مردی را به اردوی راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، و سطل را از خاک و خاشاک پر می کرد و به میزان می زد و می خورد، و این کار را پیوسته ادامه می داد. به او گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می کرده و پیمانان و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به مردم گول می زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می کرده تا وزنش زیاد شود، و گران فروشی می کرده است. حاکم ستمکاری را دید که در دنیا مردم را به ناحق مجازات می کرده است و اکنون در میان شعله های آتش آویزان بود و مارها و انواع درندگان به او حمله می کردند و آزار می دادند. قاضی رشوه گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه اش افکنده شده بود و دهها درنده وی را پاره پاره می کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. مردی را مشاهده کرد که بر روی تختِ خاردار می نشست و در این حال مار و کژدم و فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می رفتند و در این حال مار و کژدم و

دیگر جانوران گزنده به او اذیت می‌کردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به نیازمندان بی‌توجهی کره بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر دهانش نیش می‌زد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغ‌گویی داشته است. مردی که در دنیا مزد کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می‌کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. شخص دشنام‌دهنده و بدزبان را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می‌رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سبب بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی دروغی حقی را از دیگری ضایع کرده بود، مرد شهوترانی که در راه برآوردن امیال نفسانیش دست به کار ناشایسته زده بود، مرد حریمی که برای گرد آوردن مال از راه حرام کوشش به کار برده بود، مردی که نشانهٔ سامان (مرز) زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی از آن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی‌ئی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین و ناحق بر کشاورز مقرر کرده بود، مردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها را او دید که در زیر شکنجه‌های گوناگون بودند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی‌شد. داستان اینها را نیز اردوی راج به تفصیل آورده است. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهاشان آویزان بودند و مار و کژدم به تنشان نیش می‌زدند. به او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا به شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده‌تن به زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای پر از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به خوردش می‌دادند و او شیون می‌کرد و شکنجه می‌شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

چنانکه می‌بینیم، اردوی راج هم به مؤبدان هم به سیاستمدان و هم به عموم مردم تلقین می‌کند که عمل صالح آن نیست که انسان از دین مزدایسنه پیروی کند، بلکه عمل صالح با کارهای شایسته و خدماتی که یک انسان انجام می‌دهد تعیین می‌گردد؛ و چه بسیار کسان که نه مزدایسن بوده و نه از دین مزدایسنه و از کتاب زرتشت خبر داشته‌اند و نه خدای مزدایسنان را پرستیده‌اند ولی به بهشت رفته‌اند و از نعمتهای بی‌پایان و جاودانی برخوردارند. مجموعهٔ نیکیه‌ها و بدیه‌ها - به آن‌سان که در گاته بیان شده بوده - را نیز اردوی راج در این کتابچه با زبان خاصی به ایرانیان شناسانده است.

در اردوی راج نام‌های موضوعی به چشم می‌خورد که در هیچ دین دیگری جز دین مزدایسنه

وجود ندارد. اردوی راج که خود یک مغ بلندپایهٔ مزدایسن است تصریح می‌کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسن نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده‌اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به همین سبب وارد بهشت شده‌اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و عر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزدایسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتماً به دوزخ خواهد رفت و در شکنجهٔ جاودانه خواهد زیست، و هر کار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. اینکه در سروده‌های عرفانی پارسی این همه از همسانی دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که آنچه انسان انجام می‌دهد یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید.

منظور آنکه اردوی راج با نوشتن این داستانهای آسمانی می‌خواسته به ایرانیان بیاموزد که آنچه نیک و بد است پندار و گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسان نیک‌اندیش مزدایسن نباید که میان انسانها به خاطر داشتن ادیان و مذاهب دیگر تبعیض قائل شود؛ بلکه آنچه مایهٔ تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بد آنها است؛ و گرنه یک انسان، به حیث انسان پیرو یک دین یا مذهب، نه به خودی خود نیک است و نه بد است. بسا مزدایسنان که به دوزخ خواهند رفت؛ و بسا غیر مزدایسنان که به بهشت خواهند رفت؛ و من اردوی راج این را به چشم خودم در جهان فره‌وشیها (عالم ارواح) دیده‌ام.

چنین تلقینی می‌توانست که در پرورش اخلاقی مغان و هیربدان و سیاست‌مردان و ارتشیان و کارمندان دولتی و همهٔ ایرانیان و بازگرداندن توجه آنها به تعالیم زرتشت بسیار اثرگذار باشد؛ و چنین هم شد.

آترپاد مه‌راسپند که با اقدام بسیار بخردانه‌اش دین ایرانی را به وضعیت پیشنه برگرداند و آثار بد اقدامات کرتیر را از میان برد نیز برخی جزوهای اخلاقی تدوین کرد تا راه و روش درست دین‌داری را به ایرانیان بیاموزد. یکی از نوشته‌های او جزوه‌ئی بود که اندرنامهٔ آترپاد

مهراسپند نام دارد و بخش کوچکی از آن برای ما مانده است.

گزیده‌ای از اندرزنامهٔ اترپاد مِهراسپند

کار امروز را به فردا وامگذار، زیرا چه بسا که فردا نتوانی آن کار را انجام دهی. همیشه بکوش که راست‌کردار و راست‌گفتار باشی، هیچ‌گاه از نیکوکاری روگردان مشو، و بدان که تنها چیزی که شایستهٔ انسان است راستی و نیکوکاری است.

هیچ‌گاه فکر انتقام را به‌ذهنت راه مده حتی اگر که اسیر دست دشمن شوی. به‌یاد داشته باش که انتقام سبب آزار و رنجش و تباهی می‌شود، و دردی که به‌سبب حسن انتقام به قلب خودت وارد می‌کنی درمان‌پذیر نخواهد بود. هیچ‌گاه خشم خود را با انتقام‌گیری از دشمن فرو مَنشان. یاد بگیر که چه‌گونه خشم خویش را مهار کنی و فکر انتقام را از سر بیرون کنی. بدان که کسی که دست به انتقام می‌زند روزی خواهد رسید که عبور از پل تلافی انتقام برایش دشوار خواهد بود.

در پیشگاه دادگاه، چه شاکمی باشی و چه مشتکی، جز حقیقت و راستی مگو. حقیقت و راستی به وجدان آرامش می‌دهد. با آوردن گواه عادل است که انسان از کیفر ناروا می‌رهد. کسی که برای خودش گواهی ناحق ارائه کند فرجام ناشایستی در آخرت خواهد داشت. در خورد و نوش همیشه حد میانه را مراعات که تا عمر دراز یابی. رعایت حد میانه در خورد و نوش تن را سالم نگاه می‌دارد، همچنان که مراعات حد میانه در گفتار روح را سالم نگاه می‌دارد.

به‌جای آنکه در فکر بزرگ نشان دادن خودت باشی بکوش که روح‌ت را بزرگ کنی. کسی که در فکر بزرگ نشان دادن خودش باشد به تعادلِ روحی روانی خودش آزار می‌رساند. زنتان را از میان خویشان نزدیک خودتان انتخاب کنید تا دودمانتان استحکام یابد. بسیاری از دردسرها و گرفتاریهائی که بندگان خدا دچارش شده‌اند ناشی از آن بوده که دختران را به پسران بیگانه داده‌اند یا دختران بیگانه را برای پسرانشان گرفته‌اند. این‌گونه بوده که دودمانها از میان رفته‌اند.

به مسافران راهگذر نیکی و کمک کن. به یاد داشته باش که خود تو نیز شاید روزی در دیار بیگانه راهگذر شوی و چشم‌داشتِ نیکی دیدن از دیگران داشته باشی. کسی که بخشندگی می‌کند پاداش هم می‌گیرد، و پاداشی بیش از آنچه که داده است خواهد گرفت.

مهمانت را بر سر سفره در همان جائی بنشان که خودت دوست داری بنشینی. بهترین جایها آنجا است که نیک مردی بنشیند.

وقتی به کسی نیکی کردی با منت گذاری دلش را میازار، و وقتی به یکی کمکی کردی کمکت را با کار ناشایسته از مان مبر.

در مواجهه با مشکلات و خطرها و دشمنانت احکام دین یزدانی را از یاد مبر. اگر بخت به تو روی آورد ناروا شادمانی مکن، و اگر بخت به تو پشت کرد اندوه به خودت راه مده.

در برابر نعمتها شکرگزار و در برابر ناملایمات صبور باش.

زندگی را همیشگی مپندار، و همه تلاشت را در راه نیکوکاری به کار گیر.

بقای مرد و نام او در کارهای نیکو است که ماندگار می شود، ولی کارهای بد پس از وی بدنامی برایش برجا می گذارد.

بدان که گفتار و رفتار و کردار نیکو است که زنده می ماند، و مهمتر از همه کردار نیکو است.

بدی را با بدی پاداش مده، و بدان که آدم بدکار ثمره بدی خودش را خودش به دست خودش خواهد چید. برای آنکه بتوانی چنین باشی، نیک اندیشی را در ذهنت جاگزین کن و همیشه آن را راهنما و الگوی خودت قرار بده. آیا دیده ای که کسی بدی را با بدی پاسخ داده باشد و سرانجام پشیمان نشده باشد؟

نیکی کن صرفاً به آن سبب که نیکی خوب است. نیکی خوب است زیرا حتی بدکاران نیز نیکی را دوست می دارند.

هرچه را بر خودت نمی پسندی بر دیگران روا مدار.

اعتراف به خطاهای خودت در برابر داوران دین دار را دون شأن خودت مشمار؛ زیرا چنین کاری سبب می شود که از خطا پاک شوی و نیکوکاری پیشه کنی.

تو فقط یک نام داری و آن «انسان» است. آنچه که به تنت تعلق دارد را به تنت بده، و آنچه به روح تعلق دارد را به روح بده. هم در پرورش تنت بکوش و هم در پرورش روح. هم تنت را شاد کن و هم روح را.

وقتی حق خودت را از کسی می گیری در نظر داشته باش که آلوده به گناه نشوی. همیشه بکوش که بهترین و شایسته ترین کار را انجام دهی. اگر از کسی خشمگین شدی مبادا که به او آزاری برسانی. به هنگام گرفتن حق خودت با مردم تقلب مکن.

چهار چیز است که برای انسانها زیور است: یکی شهادت همراه با شجاعت؛ دیگر تدبیر همراه با دانش؛ سوم ثروت همراه با سخاوت؛ و چهارم گفتار نیک همراه با کردار نیک. شهادت بدون شجاعت باعث مرگ می‌شود؛ تدبیر بدون دانش همچون نقشی بی‌روح است؛ ثروت بدون سخاوت همچون گنج اهریمن است؛ و گفتار نیک بدون کردار نیک نشانه بی‌اعتقادی است.

نشانه بی‌ایمانی پنج چیز است: یکی آنکه تظاهر به نیکوکاری می‌کند ولی کردارش در نهان بد است؛ دیگر آنکه خود را پاک‌دامن نشان می‌دهد ولی مرتکب گناه می‌شود؛ سوم آنکه مردم را به نیکوکاری دعوت می‌کند ولی خودش از ارتکاب معاصی ابا ندارد؛ چهارم آنکه در رفتار با دیگران نیرنگ می‌کند؛ پنجم آنکه گفتار و رفتار و کردارش با هم سازگاری ندارد.

سخنی که سودی برای خودت یا دیگران در بر ندارد را بر زبان می‌آور مگر وقتی که بخواهی مزاحی بکنی و دیگران را شاد بداری.

بدان که تقوا نگهبان زبان است.

میوه تن فرهنگ و رفتار متمدنانه است.

پاداش تقوا بهشت و دریافت ثمره کارهای این‌جهانی است.

شجاعت باید همراه با تقوا باشد، تقوا باید همراه با دانش باشد، دانش باید همراه با تجربه باشد.

نام نیک برای انسان احترام می‌آورد.

خوشی و شادی فقط وقتی حاصل می‌شود که انسان از چیزی یا کسی در بیم نباشد.

هر کاری را باید در زمان و مکان مشخص و معین خودش انجام داد تا ثمر درست بدهد.

هر سعادت که در این دنیا نصیب شد دیگران را نیز با خودت شریک کن تا شکر

نعمت را در پیشگاه ایزدان به جا آورده باشی.

هر نیکی‌ئی که به دیگران می‌کنی پاداشش از ایزدان بخواه نه از مردم؛ و بدان که

پاداش هر کار نیکی را به وقت خودش دریافت خواهی کرد.

زمین را آباد کن، کار نیک کن، و بدان که انسان برای آباد کردن زمین زنده است.

آب را آلوده مکن که گناه بزرگی است؛ به جانوران اهلی آسیب مرسان که گناه بزرگی

است؛ به سگ آزار مرسان که گناه بزرگی است. این‌گونه است که تو راه خودت به سوی

بهشت را هموار خواهی کرد.

دروازه خانهات را بر روی مردم گشوده بگذار و مردمی که از دوردست می‌آیند را در

خانه‌ات مهمان کن و به آنها نیکی کن. کسی که دروازهٔ خانه‌اش را باز نمی‌گذارد و نیکی به دیگران نمی‌کند دروازهٔ بهشت را بر روی خودش بسته خواهد یافت.

برای حفظ و بالا بردن سنتهای فرهنگی و تمدنی کوشا باش، بهترین رفتارها را در پیش گیر که ثروت این است، خوشبختی این است، حمایت از فشارهای روحی این است، و آرامش و اطمینان قلبی این است.

وقتی چیزی می‌آموزی آن را با تجربهٔ عملی استوار بدار؛ زیرا کسی که بسیار می‌داند ولی کم عمل می‌کند مرتکب خطا می‌شود. کسی که دانش آموخته است ولی دانشش را با کارهای نیک به محک آزمایش ننهاده است انسان ناعادل است و آنچه آموخته است سبب بی‌ایمانیش می‌شود.

هیچ کس را در هیچ زمانی مسخره مکن، زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند خودش مسخرهٔ دیگران می‌شود و بدنام می‌گردد.

در مجالسی که مردان دانا حضور دارند حاضر شو و از آنان اندرز بگیر. کسی که در چنین مجالسی حاضر می‌شود هم بسیار چیزها می‌آموزد و هم کسب اعتبار و حیثیت می‌کند. از دروغ پرهیز، که دروغ بزرگترین گناه است.

وقتی مرتکب خطائی شدی حتی یک لحظه بدون اعتراف به خطا مگذران تا دین مزدپرستان دشمن تو نباشد.

تن انسان مردنی است ولی روح انسان جاویدان است. نیکوکاری کن و روح خویش را بپرور؛ زیرا آنچه ماندگار است روح است نه تن. به بهای پرورش تن خویش روح را آزار مده. همیشه به یاد داشته باش که زندگی تو عاریتی و زودگذر است. هیچ کاری انجام مده که باعث آزار تنت و رنجش روح شود.

تقوا پیشه کن و فکر گناه به خودت راه مده. هیچ‌گاه به کسی دروغ مگو. هیچ‌گاه سوگند مخور و به کسی سوگند مده، چه راست و چه دروغ.

بدان که انسان در این دنیا جاویدان نخواهد ماند، لذا انسان باید در پرورش روح خویش کوشا باشد.

برای آنچه که بر تو رفته است اندوه مگذار؛ و برای آنچه که هنوز نه‌آمده است در اندوه مباش.

در اعتماد به شاهان و شاهزادگان احتیاط به کار ببر. خودت را بندهٔ دیگران مکن. از خشم‌آوران دوری گزین. از زورمندانی که خشم می‌گیرند یا فکر انتقام در سر می‌پرورانند

دوری گزین. همیشه و در همه حال به عنایت ایزدان امیدوار باش. راز خودت را به کسی که زبانش را نگاه نمی‌دارد مگو. با مرد بدخُلق به سفر مرو. به سخنان دروغگویان گوش مده. مشتاق آن مباش که دیگران را به کیفی برسانی. دوستان را از میان مردان باتجربه و با فرهنگ و باهوش و خوش رفتار و باشخصیت و باتدبیر انتخاب کن. همیشه بکوش که دوستیهای کهنه را نو کنی، و بدان که دوستان کهنه همچون شراب کهنه‌اند.

نام بلند را در کارهای نیک جستجو کن. از گناه دوری کن تا از بیم و هراس به دور باشی. یک‌زبان باش تا دیگران به تو اعتماد کنند. متواضع باش تا دوستانت بسیار شوند. هیچ‌گاه خودت را ستایش مکن ولی همیشه کارهای نیکت را ستایش کن تا به دیگران نیکوکاری بیاموزی.

سخت‌و‌تمند باش که سخاوت کلید بهشت است. به یاد داشته باش که ملک و مال همچون پرنده است که هر لحظه بر شاخی می‌نشیند، ولی نیکنامی است که با تو ماندگار خواهد بود، و تقوا است که ثمرش جاودانی است. فرزندان را از خردسالی به دبستان بفرست، زیرا آنچه او در کودکی می‌آموزد همچون نقش نازدودنی در ذهنش خواهد ماند.